

سربلندیم به اقتدارت ای ایران

اسمال با پرچم پیروزی انقلاب اسلامی لحظه‌های ناب و دیدنی زیادی رقم خورد. سالگرد جشن پیروزی انقلاب اسلامی نه‌فقط در خیابان، که‌در چهاردیواری خیلی از خانه‌ها بر پا شد، آن هم با چه شور و حالی! تصویر چشم‌روشنی امروزمان را ببینید و کشفش را ببرید. ببینید وقتی می‌گوییم ذائقه مردم ایران در ثبت تصاویر کمی تغییر کرده‌است و فقط به‌دنبال ثبت لحظه‌های تلخ نیستند و چشم خبر خوب بین پیدا کرده‌اند، از چه می‌گوییم. رهگذری در حال عبور از کوچه‌ای در بهبهان بوده‌است که می‌بیند پیر مرد صندلی پلاستیک آبی‌رنگ را زیر پایش گذاشته و به زحمت در حال نصب پرچم سرنگ کشور مان

شیرینی‌های یک زندگی شلوغ

ساعتی میهمان حاج غلامحسین اسماعیلی، فرزندان، نوه ها و نبیره اش

گزارش روز



زهره اکوان

● صد تا سلام!

چند دقیقه‌ای از ورودمان به خانه حاج غلامحسین گذشته‌است و هم‌چنان در مرحله احوال‌پرسی به‌سر می‌بریم؛ چشم‌حسود کور، بس که جمعیت زیاد است. معلوم نیست در اتاق خواب این خانه چند نفر جا گرفته‌اند. شاید هم در مخفی دارد و از پشت به‌اتاق دیگری راه پیدا می‌کند! هرچه هست هرچند لحظه یک‌بار دوسه نفر باهم از اتاق می‌آیند بیرون و سلام می‌کنند. از شما چه پنهان، کوچک و بزرگ، آن قدر آمدند و رفتند و سلام کردند که پاک گیج شده‌ایم. به‌طوری‌که اگر یکی‌شان تکراری بوده و قبلاهم سلام کرده‌باشد، متوجه نمی‌شویم. به‌ویژه نوه‌های کوچک را که عجیب شبیه هم هستند، با چشم‌های درشت که آدم را یاد کارتون سرندپیتی می‌اندازند. همین‌طور مژه‌های سیاه و بلند و قد‌های کم‌پیش هم اندیشه

تا حال و احوال کردن‌ها از تب‌و‌تاب بیفتد، حاج غلامحسین با آن عرقچین سورمه‌ای ظاهرش را مرتب می‌کند و روبه‌رویمان می‌نشیند. لب‌خندی همواره به‌صورت دارد که با ترکیب دندان‌های نداشتنه، چهره‌اش را مهربان‌تر کرده‌است. برای گفتن آماده‌است، گفتن از خوشی‌هایی که با خانواده‌ای پرجمعیت تجربه‌کرده‌است و امروزه خیلی‌ها به‌اشتباه آن را جایی دیگری جست‌وجو می‌کنند. با عرض پوزش جای شما برای تماشای این همه شادی، خالی نیست. چون خانه به معنی واقعی در مرحله تکمیل ظرفیت قرار دارد. تصور کنید اگر عروس‌ها و دامادها هم بودند چه می‌شد. دورهمی امروز خودمانی‌تر و جمع‌وجورتر از هفته‌های پیش برگزار شده‌است. فقط بچه‌های حاج غلامحسین حضور دارند و نوه‌ها.

چندبار شروع می‌کنیم به شمردن حاضران و هر بار باورود و خروج چند نفر، سرشماری‌مان به‌هم می‌ریزد. نه، این‌طوری به‌جایی نمی‌رسیم. بهتر است از آقایان تعداد را ببرسیم. می‌گوید بدون احتساب آن سه فرزندی که دنیا را از دهن‌گام ترک کردند، ۹ بچه دارد؛

چهار پسر و پنج دختر.

حواست جمع است و ترتیبشان را دقیق و بی‌خطا می‌گوید: فاطمه، معصومه، کاظم، هاشم، رقیه، زینب، آمنه، حامد و محمد. گوشمان به حرف‌های آقایان است و چشممان به نوه‌هایش که همچنان برایشان غریبه‌ایم. پشت ستون‌های هال و این آشپزخانه مثلاً پنهان شده‌اند و دارند یواشکی اوضاع را برانداز می‌کنند. به خیال‌شان اگر سرشان را مخفی کنند، دست و پاهای کوچک بیرون زده‌شان آن‌ها را لو نمی‌دهد. لپ‌های همگی نامتقارن است و یک سیخ پلاستیکی از گوشه لب‌هایشان زده‌است بیرون. دارند بالذت هرچه تمام‌تر آب نبات چوبی می‌مکنند. این همه زیبایی برای حاج غلامحسین ضرب در شانزده شده‌است. اوشان‌زده نوه دارد. بزرگ‌ترین نوه‌اش ازدواج کرده و یک نبیره به‌حاج آقا هدیه داده‌است؛ همان دخترک یکی دوساله و پرعشوه‌ای که لباس صورتی پوشیده و موهایش را دو گوشه بسته‌است و به‌نظر می‌رسد بوسه‌های شیرینی داشته‌باشد.

● شروع یک عشق

متولد ۱۳۲۶ در جوبن و با افتخار، زاده خانواده‌ای پرجمعیت و کشاورز است. غلامحسین ابتدا که به مشهد آمد، برای این بود که مدتی بردست

به لوله‌گازی است که از سردر خانه‌شان عبور کرده و حاج خانم هم مراقبش است تا خدای ناکرده حاج آقا از صندلی سقوط نکند. رهگذر از این حال و این روزگار زوج انقلابی خوشش می‌آید و سر ب‌زنگاه تصویری‌را از نصب پرچم سردر خانه ثبت می‌کند و این تصویر را به‌اشتراک می‌گذارد. نتیجه چه می‌شود؟ با لحظه‌شناسی و چشم‌تیزبین این فرد، عکس در فضای مجازی دست‌به‌دست می‌شود. اهالی محله و بچه‌های مسجدی جلو خانه با صفای این زوج قدیمی جمع می‌شوند، سرود می‌خوانند و جشن کوچکی به میمنت چهل و چهار سالگی پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی برپا می‌کنند.



عکس: مصطفی گل-محمد حسن-میلانی/شهروار

می‌شد. دختر با پسر برابریم مهم نبود. هرچه خدا بدهد، همان خوب است. تو وظایفات این است که کار کنی و توکل. مدتی تجاری کردم و بعد رفتم دنبال تجارت سنگ‌های قیمتی، لباس و هرچه بازارش داغ بود. به کشورهای مختلفی رفتم مثل چین، هند، مالزی، سنگاپور، ترکیه، شوروی و... بچه‌ها که بزرگ شدند، باید یکی روی سرشان می‌ایستاد. از طاهره به تنهایی بر نمی‌آمد. تجارت را‌ها را کردم و مشاور املاک شدم، با لذت می‌گوید که خریدهای خانه‌را از قدیم تا الان کلی انجام داده‌است. مثلاً میوه را باید جمعی‌ای می‌خرد تا دست کم به هر کدام از بچه‌ها دوسه تابرسد. با اطمینان از ب‌رکت مالش تعریف می‌کند: وقتی می‌پرسم ب‌رکت یعنی چه، ساده می‌گوید: «با مردم که روراست باشی و دروغ به‌هم نبافی، پولت حلال می‌شود و پول حلال خود به‌خود زیاد می‌شود. معامله‌که‌می‌کنی، سود می‌بری، ولی پول حرام برایت نمی‌ماند».

حاج غلامحسین برای دلیل وضعیت مالی خوب خانواده‌اش یک «البته، هم دارد، یادآوری از صاحب عکسی که روی این قرار دارد و تاریخ به‌خانه‌دپری طاهره رفته‌بود. او را یک‌نظر دید و دلش خواست. جای زعفرانی که آن روز مادر طاهره پیش رویش گذاشت و سؤالی را که از غلامحسین پرسید هم خوب به یاد دارد: «مادرش پرسید که پسر جان، چرا داماد منی‌شوی؟ از دواج من به‌زمان خودش دیر شده بود. در مشهد غریب بودم و کسی نبود که برابرم آستین بالا ب‌زند. خانواده‌ام در جوبن سرگرم کشاورزی‌شان بودند. به‌مادرش گفتم دختر خوب می‌خواهم. از دلم خیر داشتم. مقصودم از دختر خوب، دختر خودش بود. طاهره آن زمان چهارده‌ساله بود و مدرسه می‌رفت.

۱۰ روز بعد، اولین خواستگاری را با یکی از همسایه‌ها رفتم که قبول کرده بود همراهم بیاید. دفعه دوم به خانواده‌ام خبر دادم که بیایند مشهد. دل طاهره هم به‌این وصلت راضی بود. یک ماه بعد سر سفره عقد نشستیم».

● برکت یعنی...

اول به‌دل پدر و مادر تا همیشه مهر دارند، چه‌زنده باشند، چه از دنیا ب‌روند. این مهر به تعداد بچه‌ها و سال‌هایی که از فوت فرزند می‌گذرد، ربطی ندارد. حاج غلامحسین طوری با حسرت از فرزند سال‌ها پیش فوت شده‌اش تعریف می‌کند که هر کس نداند، فکر می‌کند او تک فرزند بوده یا مثلاً چندسالی به دنیا عمر کرده‌است. از تلفن همراهش عکسی‌مات را نشان می‌دهد. صورت دختر بچه پیدا نیست. موهای کوتاه و سیاهش دیده می‌شود و چهره ناواضحی که انگار دارد می‌خندد: «دخترم زهرا یک سال و نیمه بود که مریض شد و فوت کرد. خوشگل بود بچه‌ام. آن یکی که مرده، رنگ دنیا را ندید. آن یکی هم یک ماهه بود. خانمم مدتی بچه دار نشد. غصه می‌خورد و سر کتاب بازی می‌کرد. من زنجیر دور کمرش می‌بستم و با قفل بزرگ. قدیمی بودیم دیگر. فکر می‌کردیم اگر پای طلسم و جادو وسط باشد، با این کارها باطل می‌شود».

خدا مراد دل غلامحسین و طاهره را با بچه‌هایی داد که یکی پس از دیگری به خانواده‌شان پا می‌گذاشتند: «هر کدام که می‌آمدند، وضع‌مان بهتر و روزی‌مان بیشتر

کوچک و بزرگ هم ندارد. شاید همین حرمت نگه داشتن‌ها باعث شده‌است که در این خانواده بزرگ از دعوامرافعه و طلاق خبری نباشد؛ باید‌هایی که حاج غلامحسین و همسر مر خوش توانستند به تک تک فرزندانشان یاد بدهند و برخی والدین امروزی با داعیه فرزند کمتر، تربیت بهتر، از پس آن بر نمی‌آیند.

● اگر زمان به عقب برمی‌گشت...

قدیمی‌ها می‌گفتند خنده، بو دارد، آن قدر زیاد که اگر جایی پر از خنده باشی، عطرش تو را می‌گیرد و ناخودآگاه همراه جمع می‌خندی. وضعیت الان خانه آقایان از این قرار است. نمی‌شود تماشایشان کنی و لب‌خند نزنی. بهانه خوش ویش آن‌ها در این لحظات بازارش و بی قیمت، عکاس روزنامه‌است که حضورش را مغتنم شمرده‌اند و بازار عکس‌های گروهی با حاج غلامحسین داغ شده‌است.

توصیف طعم زندگی در خانواده‌ای پرجمعیت از زبان تک‌تک حاضران شنیدنی است و از زبان رقیه، فرزند پنجم حاج غلامحسین، شنیدنی‌تر. چون علاوه بر تجربه زندگی در چنین شرایطی، روان‌شناسی را تا مقطع کارشناسی ارشد ادامه داده و کارش مشاوره دادن به خانواده‌هاست. او می‌گوید: تعداد بچه زیاد را قبول دارم. اگر پدر و مادر همدل باشند، بچه زیاد چرا که‌نه؟

رقیه به‌عنوان کسی که شاغل است، این‌را هم می‌داند که شاید بچه‌های زیاد با سبک زندگی کنونی والدین و ساعت کار طولانی‌مادر در بیرون منزل، جور در نیاید. خودش هم با وجود میل درونی به داشتن فرزندان متعدد، به‌علت آنچه درگیری ذهنش با کار و ادامه تحصیل می‌خواند، اکنون به یک فرزند اکتفا کرده‌است.

تحلیل رقیه را بی‌کم و کاست از حاج غلامحسین که سردوگرم روزگار را چشیده‌است و به‌جای صرف تحصیلات، دانش زندگی کردن را دارد نیز می‌شنویم. رقیه خجالت کشیدن‌های خودش در دوره ابتدایی را به یاد دارد؛ اینکه چرا تعداد خواهر و برادرهایش بیشتر از بقیه بوده‌است، اما می‌گوید که به بزرگ‌تر شده، معنی این موهبت را فهمیده‌است و با افسوس می‌گوید اگر زمان به عقب برمی‌گشت و دغدغه کار و درسش کمتر بود، پنج تا بچه می‌آورد.

محمد، ته‌تاری خانه حاج غلامحسین، نظر دیگری دارد و با خنده می‌گوید که هیچ وقت تعداد خواهر و برادرهایش را به دوستانش کمتر نگفته‌است؛ چون او چیزی داشته که بقیه نداشته‌اند و این تفاوت برای همه جالب بوده‌است.

در میان صحبت‌های ما، جمعیت همچنان سرگرم گرفتن عکس یادگاری است. فاطمه، از نوه کوچک آقایان که هنوز به سن‌وسال حرف زدن هم نرسیده‌است، می‌خواهد در همه عکس‌ها باشد و از جایش تکان نمی‌خورد. زورگوی کوچک، بهانه خندیدن یک طایفه شده‌است.

وقت ترک خانه رسیده‌است، خانه‌ای پر از یاد خدا که از گوشه و کنارش پرچم‌های متبرک به نام معصومین^(ع)، دعای فرج و آیات قرآن آویخته‌شده‌است و کمی آن سوتر، عکس سردار دل‌ها که فرصت لب‌خند زدن را به همه ما هدیه داد.



توسعه مشهد در پیچ تاریخی قرار گرفته‌است



واژه‌های استضعاف و مستضعفین ریشه قرآنی دارند. کلمه‌هایی چون مستکبران و طاغوتیان نیز چنین‌اند. این واژگان به‌فراموشی سپرده‌شده‌بود تا اینکه احیاگر بزرگ قرن، حضرت امام خمینی^(ره)، آن‌ها را دوباره معنا بخشید و بر زبان‌ها و قلم‌ها جاری کرد. مستضعف یعنی کسی که به استضعاف کشیده شده‌است و خودش و دیگران او را ضعیف و ناتوان می‌شمارند، در صورتی که ممکن است در واقع چنین نباشد. انقلاب اسلامی ایران را می‌توان یکی از مصادیق بزرگ نهضت‌های مستضعفان به‌شمار آورد و صاحبان اصلی انقلاب

نیز همان‌ها هستند. ● صاحبان اصلی انقلاب اسلامی به عقیده امام خمینی^(ره) محرومان صاحبان اصلی انقلاب‌اند و اگر ایثار و فداکاری آنان نبود، انقلاب اسلامی به پیروزی نمی‌رسید. امام^(ره) بارها بدین مطلب تذکر می‌داد. از باب نمونه به چند فرزاز سخنان ایشان اشاره می‌کنیم: «این پایین‌شهری‌ها و این پابرهنگه‌ها... این‌ها ولی نعمت ما‌ها هستند»، علی‌رغم تلاش‌های گسترده برای خدمات‌رسانی به مردم در شهر‌ها، اما در دهه‌های اخیر رشد و توسعه شهری در کلان‌شهر‌ها همچون مشهد بر اساس مبانی انقلاب اسلامی پیش نرفته‌است. اگر شهر را مجموعه‌ای از کالبد و فضاهایی تصور کنیم که برای تأمین نیازهای انسانی شکل گرفته‌است، شهر‌ها برای احیا و تقویت فرهنگ و هویت خوشان باید به الگویی بنابه‌برند تاب‌نابوند در پناه آن به خود معنا بدهند. این الگو‌ها در واقع نقطه ثقل معنوی برای شهر به‌شمار می‌روند. اگر توجهی به الگو‌ها در توسعه شهری رخ ندهد، قدرت مدیریت بهینه و کنترل توسعه شهر از دست خواهد رفت.

● **مشهد الرضا^(ع)، شهر اسلامی**

مشهد با توجه به ویژگی‌هایی که دارد، علاوه بر شهر اسلامی، شهری زیارتی نیز هست. لفظ اسلامی برای مشهد جنبه پیوستاری دارد و به میزانی که وجوه‌شمار نماینگر زیست اسلامی باشد، شهر اسلامی خواهد بود. نقطه ثقل معنوی مشهد بارگاه حضرت رضا^(ع) است. هویت و جوهره مشهد مدیون حضرت رضا^(ع) است. اکنون مسئله اصلی توسعه شهری مشهد، فرهنگی است. تاقرن گذشته مجموعه حرم مطهر مرکز جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی شهر مشهد بوده‌است. اما با ورود مدرنیسم به ایران و پیاده‌سازی آن در دوران پهلوی، به تدریج شهر به سمت چند هسته‌ای شدن حرکت کرد. این جریان توسعه پس از انقلاب اسلامی نیز ادامه داشت. در طرح‌های جامع و تفصیلی نیز می‌توان اثرات آن را مشاهده کرد. وضعیت توسعه کالبدی فضایی مشهد نه بر اساس سنت و ارزش‌ها و نه بر اساس شاخصه‌های غربی شکل گرفته، بلکه ترکیبی از برخورد دو تمدن متفاوت و متضاد است. بر این اساس تعادل و توازن در مناطق مختلف شهری وجود ندارد.

● توسعه به غرب و نگاه مادی گرایانه

رشد نامتوازن و کاریکاتوری شهر مشهد به سمت غرب، از دلایل ایجاد شکاف، دوقطبی، تشدید حاشیه‌نشینی و رشد وندالیسم در مناطق مستضعف‌نشین است. توسعه به سمت غرب برآمده از نگاه فن‌سالارانه و مادی‌گرایانه بوده و در این نگاه مناطق حاشیه‌نشین و وصله‌ای ناچور برای شهر بوده‌است. بررسی‌ها حاکی از این‌است که توسعه یک جانبه در محور غرب، سبب کم‌رنگ شدن نقش مکانی فضایی زیارت و به‌طبع کاهش مأموریت و کارکرد مشهد از شهری اسلامی زیارتی به شهری سیاحتی تفریحی و خدماتی و کم‌رنگ شدن هویت شده‌است. یکی از راه‌های کشف هویت شهر، بازگشت به نخستین ریشه‌های آن و تلاش برای حفظ آن‌ها در برابر محیط‌های جهانی در حال ظهور است. اکنون توسعه شهر در پیچی تاریخی قرار گرفته‌است؛ بازگشت به هویت پاادامه وضع موجود؟ اگر همین وضعیت ادامه پیدا کند، حرم امام رضا^(ع) به مثابه نقطه ثقل معنوی، فرهنگی و مذهبی شهر در انزوا خواهد رفت و اگر بعد مکانی و جغرافیایی حرم در حاشیه قرار گیرد، هویت مشهد و وجوه زیارتی آن کم‌رنگ خواهد شد.

● **زیرساخت اصلی توسعه شهر باید زیارت باشد**

در چند دهه گذشته تلاش‌هایی در راستای تهرانیزه کردن مشهد انجام شده که یک نمونه از آن توجه به محور غرب در طرح‌های توسعه شهری بوده‌است. سؤالی که مطرح می‌شود، این است که اکنون باید چه‌کرد؟ پس از درک مسئله، باید به سمت شناخت فرصت‌ها در خلال راهبردها و راهکارها رفت. برای توسعه به شرق باید هویت را مبنای تعاریف، چشم‌انداز، راهبردها و راهکارها قرار داد. وقتی از هویت در مشهد صحبت می‌کنیم، منظور این‌است که باید مسئله را در نسبت با حرم امام رضا^(ع) صورت‌بندی کرد. زیرساخت اصلی توسعه شهر باید زیارت باشد. دوگانگی زائر و مجاور در امروز در شهر دیده می‌شود، ناشی از جریان‌های توسعه‌ای است که با مقوله زیارت و حرم مطهر رضوی نسبتی ندارد.

● **تغییر به نفع محرومان**

برای پیشگیری از ادامه وضع موجود و تغییر ریل توسعه شهری در گام دوم انقلاب برای تغییر به نفع محرومان، باید به هویت وهسته اصلی شکل‌گیری مشهد رجوع کرد. از این رو می‌توان محور شرقی مشهد را به عنوان یک ظرفیت دید. اگر بخواهیم مصداقی بیان کنیم، می‌توان به شهرک شهیدباهر (قلعه خیابان) اشاره کرد. شهرک شهیدباهر در جنوب شرقی مشهد و در ابتدای جاده تاریخی سرخس قرار دارد. این شهرک در بین مردم بومی منطقه در گذشته به قلعه خیابان معروف بوده‌است. امام رضا^(ع) در بازگشت از مرو از این منطقه عبور کردند. عبور حضرت رضا^(ع) از این منطقه می‌تواند مبنایی برای هویت بخشی در راستای توسعه این منطقه محروم حاشیه شهر باشد. در راستای توسعه به شرق، این منطقه می‌تواند به عنوان ورودی و باب الرضا^(ع) تعریف شود. اگر این نگاه در نظام شهرسازی و در جایگاه تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران حاکم شود، می‌توان به آینده شهر امیدوار بود. البته باید ملاحظاتی درباره اندیشه شهرسازی در این فضا‌ها داشت. بی‌گمان نگاه شهرسازانه به شرق نباید مطابق با نظام شهرسازی محور غربی باشد. نمی‌توان بدون داشتن فلسفه و نرم‌افزار و ادبیات متناسب با ارزش‌های دینی از توسعه مطلوب در این بافت سخن به میان آورد.